

دکتر محمد علی نجفی

الهامی از متون مقدس

انسان اندیشه‌است نه دانستن

WISDOM IS THE PRIME THING; ACQUIRE WISDOM AND WITH
ALL THAT YOU ACQUIRE; ACQUIRE UNDER STANDIG.
(PROVERB. 4 : 7)

" حکمت سرآغاز معنی است . حکمت را فرا گیر و با همه آنچه را که بیاموزی فهم را بیاموز (کتاب امثال سلیمان ۴ - ۷) " امثال سلیمان کتاب بیستم عهد عتیق است . شاید ارزش عهد عتیق از نظر حکمت و شناخت و معارف انسانی به سه یا چهار سفر (۱) (SEFR) بیشتر ارتباط نداشته باشد . و سفر امثال سلیمان و یا کتاب مسلمان یکی از تابناکترین این اسفار است . نویسنده این سفر نامعلوم است و معمولا " هم مانند اکثر آثار بزرگ دنیای باستانی نمیتواند از یک فرد باشد ، بلکه مجموعه و چکیده اندیشه دورانهای بسیار باستانی تر است که بتدریج گردآوری شده و بعد بوسیله افراد یا گروهی یکجا تدوین و بمرور زمان تنقیح و اضافه نیز گردیده است .

کتاب صفحه‌ایست تابان در رساله شناخت و معرفت و تفکر انسانی ، در تعلیسم و آموزش انسان بمعنای اعم و در همه سطوح آن ، و مسائل دیگر و تاکید بر فهم مسائل دارد و نه دانستن مسائل و در بسط رابطه دانستن و اندیشیدن با ایجاز و فشردگی خاصی سخن گفته است و در اصول دیالکتیک اندیشه نیز به نقش زنده ارتباط اندیشه با دریافت‌های انسان توجه ویژه‌ای دارد .

آموزش و دانستن را که توام با بررسی و اندیشیدن نباشد بیهوده دانسته آنرا رد میکند و هدف و رسالت دانستن و فراگرفتن را فهمیدن میداند که مآلا به تفکر ارتباط داده میشود .

و باز در همین کتاب سلیمان میگوید " دل دانا همواره در پی بررسی و شناخت است " که بررسی و شناخت جز خواندن و دانستن است که بررسی دائم و متوالی زندگی

(۱) - اجزاء کتاب عهد عتیق احصا " سفر نامیده میشود و اعما " بمعنای کتاب و متون

مقدس است .

را بنا به متغیرات زندگی توصیه میکند .

قرآن کلام الله مجید نیز با فشردگی کم نظیری نیز این رابطه را نکته اتکاء درک و شناخت انسان قرار داده است . انسان را به تفکر و تأمل و تفقه در مسائل آفرینش و جهان هستی و حتی مسائل کوچک وامیدارد . در متن قرآن این تاکید از اهمیت خاصی برخوردار است . انسان قرآن متفکر و عمیقاً " بکنه مسائل و ارتباط آنها با هم میندیشد ، دیدهای قرن کلی و در این مورد حالت بسط و تعمیم دارد . دانستن و دریافت بی ثمر فکری را بکلی نفی میکند . و نیز دانستن ها را که عاری از تفکر و نتیجه گیری باشد .

" کمثل الحمار يحمل اسفارا " بهمین مورد ارتباط پیدا میکند . از اندیشه و مغز انسان هر معجزی را میپذیرد و او را یاری میدهد و در مواردی حتی او را بمبارزه میطلبد . در این متن مرموز و فشرده روی دو واژه تفکر و تفقه انگشت گذاشته و به اهمیت آن خیلی تاکید میکند . در قرآن کریم ۲۰ جا از تفقه و ۱۸ جا از تفکر ذکر رفته است و اعتبار دانستن را توأم با فهمیدن و در گرو آن شناخته و جزء لایتجزای آن بحساب میآورد . زیرا در فهمیدن نقش اندیشه در ربط دانستنی ها بهم و نتیجه گیری سودمند معلوم میشود . حال بمبینیم این قانون جاودانی و باستانی در دریافت و اندیشه انسانی طی اعصار و قرون چگونه و در چه حدی بکار گرفته شده است نخست توسط خود اصحاب ۱ . که همواره دم از گذشته و تجلیل از آن دارند ، که نوعی از توقف و قصد در توقف است ۱

آیا در این تجلیل نوعی دفاع و اذغان از پوچی حال و گناهان آن است ؟ نوعی دوری از جوهر زنده همان گذشته است ؟ و گویای نوعی از زبونی و خواری نیست ؟ تحمیل گذشتهای مرده بر جهان زنده ، نوعی از بلوکاز تاریخ و هوش و مواهب انسانی بشمار نمیرود ؟ نوعی از نتایج پوچی روحی و اجتماعی و دسته جمعی آدمها محسوب نمیشود ؟ دریافتهای ذهنی که از شک پند و اندرزه های پوسیده و نسخ شده مایه میگیرد کوششی در جایگزین کردن دیروز با همه نکات مثبت و منفی آن ، با همه دیده ها و برداشتهای درست و نادرست آن در امروزی که بهر حال باید در سطح والاتر از معیارهای هوش و نبوغ و برداشتهای برتر بسر برد نیست ؟ . نوعی از مرده پرستی و کیفیتی از تحجر و جمود ذهنی یک گروه و یا یک جامعه بشمار نمیرود ؟

این کوشش که پای گذشته را به حال و آینده بکشانیم ، گذشتهای که امروز لاشه ای بیش بحساب نمیآید . بهتر بگوئیم امروز و فردا را در رنگ و بوهای گذشته جا دهیم ، نوعی از خفت و خواری عقل و شعور اجتماعی روز انسانها را نمیرساند ؟ این بدان معنا نیست که ما از تفکر و تفهم فاصله گرفته ایم . تعلیم و آموزشی که انسان را در ردیف یک جعبه حافظه و مغز او را تنها بعنوان یک جعبه بکار میگیرد چه ارزش سودی دارد و از نظری

در این پروسه بی ارزش ، انسان با چه معیاری سنجیده میشود ؟
انسان تفکر یا انسان حافظه ؟

موجودیت فکری است که انسان را به ارزش می‌نشانند یا زندگی نباتی ؟ که موضوع حافظه و دانستن را حتی کرمهای خاکی بنوعی از آن بهره‌مندند و حتی گیاهان !

پروسه فکری انسان با دریافت شروع میگردد و با خلاقیت و آفرینش فکری ، بازده خود را مینمایاند . تعلیم و تعلم و آموزشی که نیروی فکری انسان را یعنی آن تفقه و فهم را تحریک نکند انسانرا به نوعی " کمثل الحمار یحمل اسفارا " تبدیل میکند . در پروسه فکری موزون و درست ، زمان و مکان و کلیه ابعاد تاریخی زیستن انسان تعیین و مشخص میگردد و اینست که در متون حاودان و مقدس مسئله تفهم و تفقه که حاصل اندیشه فعال انسان در زمان است مورد توجه خاصی قرار گرفته است چه در غیر این صورت انسان محکوم به نوعی توقیف و توقف در زمان و مکان خواهد بود . و مرگ هوش و اندیشه و نبوغ و تباهی آنها . مرگ حماسه انسانی که نبض اندیشه متفکر است . . . غرض از تعلیم در اینجا تعلیم بمعنای اعم و کلی آنست با همه و سائلش در همه سطوح آن که انسانرا بکار میگیرد ، که باید با مهر زمان و تاریخ روز باشد یعنی تفکر انسان که خود انسان است در آن دخیل باشد . چگونه میتوان تعالیم با قالب دیروز و گذشته بنام انسان امروز و برای انسان امروز پیاده کرد ، اصول و تعالیمی که از دورانهای تاریک تاریخ انسانی و فشارها و دردها و ستمهای او چشمه گرفته است و از پند و اندرزهای غفلت بار و دردناک آن . و متأسفانه در بعضی موارد از همین متون در نقض غرض همین متون استفاده میگردد ! .

هنگامیکه تعلیم از حالت دانستن بسمت فهم و اندیشیدن گرایش پیدا میکند به رسالت انسانی خود نزدیک میشود ، زیرا تنها در این حالت است که دید انسانها را نسبت به همه پدیده‌های این جهان پدیده‌های اجتماعی - دینی - ملی - جهانی تغییر میدهد . انسان را از مرزهای ثابت و منجز (دگم) و قدیم به مرزهای جدید شک سوق میدهد . شک و تردید در همه اصول و مبانی فکری - اجتماعی - لاهوتی و ناسوتی - زمینسی و آسمانی ! در امر همه خدایان ریز و درشت دیوانه و سفیه جهان انسانها . سازندگان ترس و وحشت و حقارت‌های آدمی و خود نیز تحقیر شده آن . تعلیم با مبانی فرسوده و تعلیم خود مبانی فرسوده و کج گیری جامعه و آدمهای آن در قالبهای پوسیده است که مانند خوره ذهن و اندیشه رابتباهی میکشد . تفکر و اصول صحیح اندیشیدن اگر تعمیم یابد و تعلیم شود هرکسی میتواند ذاتاً " بوسیله خود وجود خوروجهان را کشف کند و بیندیشد . در هیچ دورهای این صندوقچه خدائی که مغز انسان باشد این چنین در معرض تاز و تاخست و تاراج غارتگران فکر و اندیشه قرار نگرفته است ، آنان که بحساب کودن سازی و تحمیق

آدمها زندگی و بحساب همین خصیصه کار و کسب دارند .

امروزه شروع همه فعالیتها و نقطه عزیمت آن از همین صندوقچه شروع میشود . هزاران کارشناس اهمیت اشغال این صندوقچه طلائی را بررسی کرده و میلیونها پول صرف برنامه اشغال آن در سراسر جهان میشود تا این جایگاه حیاتی تبدیل به جعبه‌ای از سقط‌المتاع گردد .

ماهیت و روح همه کتابهای بزرگ و آموزشهای سترک انسانی نوعی تعرض و اعتراض ، گونه‌ای از عصیان ذهن و اندیشه ، نوعی از الحاد بمعنای اعم آن و خروج برمالوف است این تعلیم‌ها نوعی جنبش است و نه دانستن ، تحوک اندیشه است و نه دریافت بی‌معنی . شک است و نه یقین . پرسش‌ها است و نه پذیرش‌ها . تجربه و آزمایش است نه "خواندن" . بسط تضادهای درونی و فکری ، بسط تضادهای انسان و محیط او است ۱ .

و این درست محکومیت همه تعصبا ، حقارتها ، دردها ، تزویر و ریاضا یقینها و جزمها است .

هیچگاه نسبت به خودمان و اندیشه‌مان شک کرده‌ایم و اعتراض بر خود راه داده‌ایم ؟ همیشه اصل را بر این میداریم که ما محق و نظر و اندیشه‌های ما درست و مطلق است و دیگران و یا طرف مقابل غرق در نادانی و جهالت است . این خوی بچه‌گانه را بزرگان خیلی با غرور و با نهایت خودپسندی اعمال میکنند که گاهی بدرجه سفاقت میرسد و افراد عامی همین خوی را منشهای عامیانه بکار میگیرند .

چگونه میتوان چنین فرض کنیم که هر آنچه را که ما میگوئیم درست و منطقی است و آنچه را که طرف میگوید نادرست و خلاف است ؟

هیچگاه از خود پرسیده‌ایم که چرا تا این حد نادان شده‌ایم ؟

با چه هوش و فهمی میخواهیم خود و راه و روشها ، بتها و کتابهایمان هوش و هوسهای خودمانرا ، مقیاس و معیار سنجش مطلق برای دیگران فرض کنیم ؟ و آنانرا فرار دهیم و به اسارت بکشیم ؟

آیا این اصل بدانجا منحرف نمیشود که بخود حق میدهیم که دیگران اخلاقا و عرفا" و شاید هم قانونا" پس زده شوند و کنار روند و اینکه ما و اندیشه‌های ما و راه و روشهای ما یگانه‌الگوی تمیز و پاک و منزّه جامعه و دست ساخته مطلق آنست فرض شود و بر پیشانی مردم است که از اندیشه و معتقدان ما پیروی کنند ؟ و این دید پوچ و بی‌مایه برابر این ادعا نیست که ما تنها و یگانه افراد و یا فرد با هوش و دانا و پاک یک جامعه میباشیم و لابد بالمال فرزندان ما تنها افراد با هوش و با استعداد جامعه نیز میباشند ؟ و باز بالمال سایر فرزندان طرف مقابل باید به اطاعت کشیده شوند تا مبادا فرزندان ما دچار رنجش

گردند ؟

متأسفانه نادانی و بوجهای انسان را حداقلی نیست که آدمها ، آن حداقل را شناسائی کنند و از آن مرتبه پائین تر گام نهند همانطور که برای تعالی همت و هوش و پائی ، و تقوای انسانی و بینش او نیز نمیتوان مرز و حدی قائل گردید . متأسفانه انسان را نمیتوان تفسیر کرد و نیز نه میتوان مقیاسی برای سنجش او در نظر گرفت ، زیرا خود انسان مقیاس کارهای خود است .

این موجود ناشناخته مرموز و مبهم ، متعالی و بوج و حقیر ، نوعی از آن بصورت مبشر و پیامبری یا بوجود میگذارد و با خشک نانی رسالت عرضه میکند و راه گشا میشود و نوعی از آن با همه مکنت و جاه مادی چنان بحقارت و خفت فرو میبرد که حتی مورد حسادت حشرات نیز قرار نمیگیرد . گاهی در عین قدرت چنان اسیر ترس میگردد که دست بهر کاری میزند و همه سنجشها و معیارها را به کنگی و سکوت و بهت میکشانند و نوعی نیز معیارها را به اوج میرساند ! که مثلاً " آیا انسان از پیش بدین منوال شناخته شده است ؟ ، به دیالوگ باستانی آفرینش بین " سازنده " و " معترض " (۱) نظربیا فکنیم و علت طرد آن " مقرب " (۲) را با تاملی فکورانه بررسی کنیم ، معترض صحت و قضاوت معیار و دید را به آینده موکول کرد ، که تا دیروز انسان با ۱۵ هزار جنگ و بی شمار تلفات کفه قضاوت را بنفع آن " مقرب " دانا ! ! سنگینی بخشید و امروز هم باز جریان کارها بر همان منوالست .

آیا میتوان آینده را به امیدی بحساب آورد ؟

بقیه از صفحه ۶

بلافاصله متوجه شد و گفت تو درست میگوئی من موقع را مغتنم شمردم و گفتم از حضرت سردار ظفر تمنا و استدعا دارم دست توی جیب جلیقه کنی و هر قدر سکه زر در آنجا هست باین مرد اعطاف رمائید و ضمناً " اجازه بدهید حواله های بنویسم که چند خروار گندم و جو باین شخص بدهند که فعلاً " بهبودی در زندگانی او پدید آید هر دو تقاضا را پذیرفت هم هر چه سکه زر در جیب داشت بآن شخص داد و هم حواله گندم و جو را امضا کرد لازم بتوضیح است که مرحوم سردار ظفر اصولاً " مردی بخشنده بود و من که این مطلب را میدانستم ازین خصیصه روحی او بنفع یک آدم بیچاره استفاده کردم باشد که برای صاحبان قدرت و مال امروز یاد آوری باشد که هنر بقول سعدی در جمع مال تنها نیست مال از بهر آسایش عمرست و نه عمر بر این جمع کردن مال .

و این سطور را باشعری دیگر از صائب به پایان میبرم که گفت :

بزمین برد فرو خجلت درویشانم
بی زری کرد بمن آنچه بقارون زر کرد